

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السلام می فرمایند: و لا يَطْلُبُ ما عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا و عُلوًّا شخصی که دارای این خصوصیات باشد و این مسائل را که قبلاً راجع به آن مطالبی خدمت رفقا و دوستان عرض شد مدّ نظر قرار دهد، طبعاً تفکر او نسبت به واقعیات و حقایق دگرگون خواهد شد و مسائل اعتباری را از مسائل واقعی تمییز خواهد داد.

از خصوصیات این فرد این است: به آنچه در نزد مردم است به واسطه عزّت و طلب بزرگی و بزرگ منشی بر دیگران نمی کند و آن مسائلی که دیگران از نعمات دنیوی الهی یا از نعمات اخروی تفاوتی از این نقطه نظر ندارد متنعم هستند، برای عزّت طلبی و بزرگ منشی نمی خواهد. چون نعمات الهی متفاوت است، تابه حال صحبت ما نسبت به مسائل دنیوی و نعمت های دنیوی الهی بود، هنوز راجع به آن قسمت خدمت دوستان مطلبی عرض نکردم.

در جلسه گذشته خدمت رفقا عرض شد که عزّت اختصاص به پروردگار دارد. عزیز به شخصی گفته می شود که شخصیت او حریمی به دور او به وجود آورده است که او را از سایر افراد متمایز کرده و به واسطه این حریم دارای خصوصیت ممتازی شده است که مورد توجه و جاذبه افراد قرار می گیرد. حالا آن خصوصیت یا خصوصیت مادی است یا معنوی و در جهات مختلف ممکن است باشد. یکی به واسطه علمش از سایر افراد امتیاز پیدا می کند، فرض کنید در اجتماعی هست علم او

باعث می‌شود که بین او و سائر افراد حائلی به‌وجود بیاید که دیگران در مادون او قرار بگیرند، در نتیجه این شخص عزیز و مورد توجه قرار خواهد گرفت. حالا فرض کنید اگر در مجموعه‌ای هست که همه در یک تراز هستند دیگر در اینجا عزّت از بین خواهد رفت، چون همه در یک سطح‌اند. نیازی دیگر نیست تا اینکه به واسطه نیاز، آن حائل و حریم بین او و افراد دیگر به‌وجود بیاید، همه مثل همدیگر هستند، تفاوتی با همدیگر ندارند. این عزّت می‌شود یک عزّت اعتباری.

شخص مال دارد و صاحب ثروت است و از این نقطه نظر در بین افراد مادی، مورد توجه قرار می‌گیرد و و از این نقطه نظر برای سایر افراد ایجاد جاذبه می‌کند، تا وقتی که در بین سایر افرادی است که از نقطه نظر امکانات در سطح متوسطی قرار دارند این خصوصیت و عزّت وجود دارد، اما همین‌که در یک جمعی باشند که افراد در آنجا همه به یک میزان از ثروت برخوردار باشند یا حتی دیگران بر او ترجیح داشته باشند، می‌بینیم این عزّت از بین رفت، به چه چیزی می‌خواهد نسبت به او بر دیگران فخر بفرشد؟ یا به اندازه او دارند یا بیشتر، پس این مسئله هم مسئله اعتباری شد، یک مسئله واقعی نیست. اگر عزّت، عزّت واقعی بود، می‌بایست این

عزت را در همه ممکنه و در همه مجالها و در همه ظروف برای خودش حفظ می‌کرد.

اگر شخصی جمالی دارد و در بین افرادی است که آنها یک همچنین جمالی را ندارند، طبعاً به واسطه جمال برای او غرور پیش می‌آید و خود را بر دیگران ممتاز می‌شمارد و به این واسطه بر دیگران فخر می‌فروشد. این از نقطه نظر ظاهری و دیدگاه ظاهری جای اعتباریات و جای فخر را دارد. اما اگر در یک مجلسی باشد که افرادی که در آنجا هستند از این نقطه نظر هم‌سطح باشند یا بالاتر، دیگر متاع او در این بازار خریداری ندارد و فایده‌ای ندارد. همین‌طور اگر شخصی ریاستی داشته باشد و مورد توجه افراد باشد، افراد باید برای قضای حوائج خودشان، حوائج دنیوی به او مراجعه کنند، طبعاً او را عزت و اعتلاء می‌گیرند و به این مقامی که دارد فریفته خواهد شد.

افلاطون در کتاب مدینه فاضله خود عبارتی دارد، در آنجا می‌گوید: هر قدرتی غرور می‌آورد مگر اینکه خدای متعال انسان را حفظ کند.

افراد به او مراجعه می‌کنند و مورد توجه افراد هست، اما فرض کنید حالا در یک موقعیتی هست که همه در یک سطح آن منصب را دارند، این دیگر معنا ندارد برای آنها بخواهد فخر بفروشد، برای که می‌خواهد فخر بفروشد؟ یا در مجلسی قرار بگیرد که بالا دست او وجود دارد و این نیاز دارد، یک مرتبه می‌بینید آن فخری که برای دیگران می‌فروخت حالا باید ذلت تقاضا و استمداد از دیگری را بپذیرد. ببینید یک مرتبه صد و هشتاد درجه مسئله فرق کرد، پس این چی شد؟ این اعتباری است.

فرض کنید یک مدیر نسبت به زیردست‌های خودش امر و نهی می‌کند: این کار را بکنید بدون توجه به اینکه، گرچه اینها کارمند هستند اما بنده خدا هستند امر و نهی او از باب تکلیف نیست بلکه از باب مدیریت است، باید بکنید! اگر نکنید پدرتان را درمی‌آورم! از این باب است. همینی که می‌گوید پدرت را درمی‌آورم، اگر در مسئله‌ای قرار بگیرد بالا دست او به او می‌گوید من پدر تو را درمی‌آورم. از همه چیز برمی‌گردد، همه معادله‌ها بهم می‌ریزد، پس معلوم است این اعتباری است واقعی نیست.

آن کسی که به همه به یک چشم نگاه می‌کند امیرالمؤمنین است. همان وقتی که غلام او قنبر، در دوران غیرخلافتش بود، نظرش وقتی که به خلافت رسید همان بود، هیچ تفاوتی نکرد، سرسوزنی فرق نکرد. به همان دیدگاهی که در دوران غیرخلافت به همسایه‌هایش نگاه می‌کرد، به قوم و خویش‌هایش نگاه می‌کرد، به رفقایش نگاه می‌کرد و به مردم نگاه می‌کرد، به سبزی فروش نگاه می‌کرد، به بقال نگاه می‌کرد به سایر افراد نگاه می‌کرد، وقتی که به حکومت مسلمین رسید دیدگاهش فرق نکرد همان است. فقط گفتند از اینجا بلند شو اینجا بنشین، در دیدگاه تفاوت نکرد، در نفس تفاوت نکرد، او

فقط امیرالمؤمنین بود، این عزّت می شود عزّت واقعی . آن کسی که مرتبه قبل از خلافت و مرتبه بعد از خلافت برای او سرسوزنی اختلاف بوجود نیاورد، آن عزیزاست آن عزّت، عزّت واقعی دارد.

اما اگر من وقتی که در اینجا نشستم با رفقا و دوستان به یک قسم صحبت کنم، وقتی که بیایم در اینجا بنشینم صحبتم عوض شود، لحن کلامم عوض شود، کیفیت نظرم نسبت به دوستان فرق کند، این می شود اعتبار، این می شود خلاف، این می شود تخیلات، این می شود مجاز و این می شود توهم.

بنابراین در نعمات دنیوی عزت‌هایی که برای افراد و آدمیان در شئون دنیوی پیدا می‌شود همه اینها اعتباری است. در مقام ملاحظه با دیگران و دادوستد با دیگران و اقران و امثال خود یک‌همچنین معادلاتی وجود دارد. این از نقطه نظر روانی خیلی مسئله مهمی است و ان‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد بعداً راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم که یکی از علّت بیماری‌های روانی و حتّی جسمی و عصبی و کیفیت تأثیر این‌گونه افکار بر بدن از نقطه نظر فیزیکی برگشتش به همین مسئله است. تمام مسائل دنیوی در ارتباط با دیگران شکل می‌گیرد و در ارتباط با نظائر و با امثال و با اقران توجیه پیدا می‌کند. میزان ارزشی که ما به شئونات و به خصوصیات و اعتبارات دنیوی می‌دهیم در ارتباط با تعامل و دیالوگ با افراد خارجی مثل خودمان است؛ یعنی با افراد مثل خودمان نظر می‌کنیم و بعد معیار و سنجش برای آن خصوصیت و ارزش تعیین می‌شود. حالا اگر در یک جا آن سطح ناموازی بود، احساس علوّ و عزّت و حریم برای ما حاصل می‌شود، اگر در آن سطح به نفع مقابل بود، آن عزّت و افتخار در این موقعیت تبدیل به ذلّت در اینجا خواهد شد.

آن احساس اعتلایی که ... تابه‌حال در آن اتاق بود، همین‌که اتاق عوض می‌شود و می‌آید به یک اتاق دیگر اتاق است دیگر، این در را باز می‌کنی وارد یک در دیگر می‌شود، فقط دو متر اختلاف است آن حالی که در آنجا فخر و عزّت و استعلاء و بزرگی بینی و با چشم دیگر نگاه کردن بود، یک‌دفعه تبدیل می‌شود به ذلّت و سرپایین انداختن و ببخشید و معذرت می‌خواهم و بزرگی از خودتان است و لطف بفرمایید و غلط کردیم! و این حرفها. هر دوی اینها اعتباری است دیگر، هم آن غلط است هم این. مؤمن در هر دو جا یکی است، مؤمن یک دیدگاه را در این اتاق و این اتاق دارد.

وقتی با زیر دستش صحبت می‌کند به همان حال به او توجه می‌کند توجه کنید رفقا خیلی مسئله دقیق است ما همه می‌گوییم این‌طوریم، ما همه می‌گوییم برایمان فرق نمی‌کند، نه، خودتان را آزمایش کنید در محل کارتان خودتان را بیازمایید، این مطالبی که من خدمت دوستان عرض می‌کنم اینها را در زندگی و در محیط خارج محک بزنند و ما باید با این مطالب خودمان را چرخش بدهیم و ببینیم واقعاً این‌طور هستیم یا نه؟ می‌گوییم بله این‌طور است و امام زمان این‌طور فرمودند و امام صادق هم این‌طور به عنوان بصری فرمودند، ان‌شاءالله ما از پیروان هستیم. خب این در کتاب هم بوده! بنده هم این مطالب را می‌دانستم ولی وقتی که خودم در ارتباط با افرادی که با آنها مرتبط هستم، با افرادی که می‌بینم آنها به بنده نیاز دارند، با آنها می‌سنجم و با افرادی که من به آنها نیاز دارم آن‌موقع معلوم می‌شود چقدر این فقره شریفه و مبارکه کلام امام صادق علیه‌السّلام در من اثر گذاشته و چقدر خودم را با این

مسئله منطبق کردم، نه در جلسه عنوان بصری و نشستن و این مطالب را توجه کردن!
آن ارزشی که در هر دو یکی است آن می شود ارزش واقعی. اگر دیدید با آن کارمند و افرادی
که در زیر دست هستند در کیفیت نگاهتان، در کیفیت سخن گفتنتان، در کیفیت برخوردتان، نه از نقطه
نظر تکلیفی؛ گاهی اوقات ممکن است انسان به کارمند تندی هم بکند اگر تندی نکند کار انجام
نمی دهد، سوء استفاده

می‌کند همه افراد که در یک فرهنگ متعادل قرار ندارند، همه افراد که از یک سطح فکری سالم برخوردار نیستند، نخیر، در مقام تربیت و تعلیم یک فردی که مدیر و مسئول است باید قاطعانه عمل کند، در این هیچ شکی نیست، نکند تمام دستگاه از بین می‌رود، تمام برنامه‌ریزی خراب می‌شود. ولی صحبت در این است ما در نفس خود چگونه به مسئله می‌نگریم، آیا به عنوان یک مدیر می‌نگریم یا به عنوان یک بنده مثل سایر بندگان الهی؟! به چه کیفیت نگاه می‌کنیم؟!

آن نگاهی که به یک کارمند، به یک شاگرد به یک فردی که از نقطه نظر شئون در پایین‌ترین شأن یک اداره قرار دارد، فرض کنید شخصی است که نظیف می‌کند، نظیف حیاط می‌کند، به باغچه‌ها آب می‌دهد، به گل‌ها سر می‌زند، اگر دیدید نظری که به او می‌کنید با آن نظری که به رئیس‌تان که برای پیشبرد کار و امورتان به او نیاز دارید یک نظراست بدانید که خداوند تاحدودی توفیقش شامل حال ما و شما شده است، دارد می‌شود، یک نظر است. ولی اگر وقتی که خواستید سوار ماشین بشوید، حالا آن از آن طرف هم احترام کرد و سرتان را برگردانید! نه، این جور نمی‌شود، این قسم نمی‌شود. وقتی که در یک جا گرفتیم و نشستیم و هیچ مسئله و خبر و چیزی از ما تهیه نمی‌شود به یک نحو صحبت می‌کنیم، اما همین که بگویند آقا صدای شما را الآن ضبط می‌کنند الآن این دوربین هم دارد ما را پخش می‌کند و بعداً هم شاید این به خیلی از جاها برسد، بنده خودم را جمع و جور کنم، می‌بینید چی شد؟ مسئله فرق کرد، نحوه صحبت کردن فرق کرد، کیفیت حرف زدن فرق کرد.

امام صادق علیه‌السلام می‌خواهد ما را مثل خودش بار بیاورد، در مکتب خودش ما را بار بیاورد، می‌خواهد آن راه و روشی که او رفته است و امام صادق شده است آن راه و روش را برای شیعیان خودش ترسیم کند و می‌خواهد او را به وجود بیاورد، این است مسئله!

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: عزّت را در عزّت الهی جستجو کن که آن عزّت در همه موقعیت‌ها تفاوتی نمی‌کند. در برخورد با افراد تفاوتی نمی‌کند، در تغییر مواضع تفاوتی نمی‌کند، هیچ تفاوت نمی‌کند، در اینجا به همان کیفیت، البته همان‌طوری که خدمت رفقا عرض کردم نحوه عملکرد در مسائل مختلف فرق می‌کند، انسان باید به استادش احترام بگذارد، انسان باید به ولی نعمت خودش احترام بگذارد، مسئله احترام و ادای تکلیف یک مطلب است، نگرش باطنی نسبت به قضیه و نواختن و آن عزّت الهی را که ان‌شاءالله اگر فرصت پیدا بکنم که ریشه این مطالب به چه برمی‌گردد عرض می‌کنم، آن عزّت الهی را در همه موقعیت‌ها یکسان نگه داشتن، آن یک مطلب دیگر است.

خداوند می‌فرماید که باید عزّت را در من جستجو کنید **وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** ابراهیم، ۴ و

هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ النمل ۷۸ چقدر در آیات قرآن نسبت به این قضیه تأکید شده و خدای متعال دیگر با چه بیانی به ما آن مقام عزت خودش را بفهماند؟! و با چه تعبیری در گوش‌های بسته ما فرو کند که صاحب اقتدار در دنیا و آخرت فقط منم، صاحب عزت و جلال در دنیا و آخرت منم. عزت واقعی را در ارتباط با من پیدا کنید، با توجه به عزت من در میان افراد معاشرت کنید. این همان مراقبه‌ای است که بزرگان می‌گویند.

آن مراقبه‌ای که می‌گویند انسان باید دائماً مراقبه داشته باشد این است معنایش که ارتباط خودش را با

خداوند به نحوی کند که کم‌کم روحيات او و نفس او که در طول سالیان متمادی به دور از تربیت و فرهنگ اسلامی، به‌جای نزدیک‌شدن به مقام قرب الهی، مبتعد شده است، این کم‌کم کم‌کم برگردد سر جای اول، این کم‌کم تغییر پیدا کند تا به نحوی که دیگر برای او ملکه بشود. به او دادند فرق نکند، گرفتند فرق نکند، گفتند بیا بیا، گفتند برو خداحافظ شما، فرق نکند. برگردد حرکت کند، دگرذیسی برای او پیدا بشود در این نفس تا اینکه آن را برگرداند.

در دیدگاه اسلام قدرت و عزت از آن پروردگار است و ما از دیدگاه اسلامی دور شدیم، ما قدرت را در قدرت‌های ظاهری می‌بینیم، از دیدگاه ما آن کشوری که اتم بیشتر و موشک اتمی بیشتر دارد آن ابرقدرت است. الان از دیدگاه ما ابرقدرت کیه؟ امریکاست، هیچ شکی هم در این مسئله نیست. ابرقدرت کیه؟ انگلیس است، خدا لعنتش کند مرحوم آقا می‌فرمودند: اگر همه بگویند مرگ بر امریکا، من می‌گویم مرگ بر انگلیس، امریکا را هم انگلیس می‌گرداند ابرقدرت کیه؟ شوروی است. اینها کسانی هستند که موشک اتمی دارند. ما چون می‌بینیم هر کشوری که اتمش بیشتر است پس آن قدرتش بیشتر است، هر کشوری که تانکش بیشتر است آن قدرتش بیشتر است، هر کشوری که تفنگش بیشتر است، هر کشوری که تکنولوژی پیشرفته‌تر دارد آن کشور دارای قدرت بیشتر است، ولی در اسلام ابرقدرت فقط خدای متعال است و بس، ابرقدرت اسلام است و بس، اسلام‌ها! اسلام واقعی، نه اسلامی که کشورهای اسلامی خودشان ادعای يك همچین اسلامی می‌کنند و هزار فرسنگ با اسلام تفاوت دارید، نه، اسلام واقعی آن ابرقدرت است. استعمال لفظ ابرقدرت برای کشورهای بیگانه و کفر از دیدگاه فرهنگ اسلامی اشتباه است، ابرقدرت یعنی اسلام، ابرقدرت یعنی... **كَلِمَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا** ... التوبة، ۴۰ ابر به معنای بالاتر است، از نقطه نظر پیشوندی که برای کلمات آورده می‌شود این اصطلاح، اصطلاح بالاتر است، ابرمرد یعنی مرد بالاتر، ابرده یعنی آن‌ده بالاتر نسبت به قریه پایین‌تر این ابرقدرت یعنی آن قدرتی که مافوق ندارد، آیا امریکا ما فوق ندارد؟ امریکا کیه؟ انگلیس کیه؟ کشورهای دیگر کی‌اند؟ اینها کفرند، اینها همه کشورهای کفر است، اینها به‌جای پرداختن به خدا آمده‌اند به ماده پرداختند، هی سلاحشان را زیاد کردند.

ما به آنها نصیحت می‌کنیم، به سرانشان هم نصیحت می‌کنیم که بیاید کلام امام صادق را بشنوید، یک خورده بیاید فکر کنید، ببینید امام صادق هم چه فرموده، به این موشک‌ها و وسائل و

تجهیزات خودتان خیلی نگاه نکنید. مگر در همین جریانی که برای ایران در زمان رؤسای جمهور سابق بعد از انقلاب اسلامی در جریان طبس اتفاق افتاد مگر ندیدند، مگر محاسبه نکردند، مگر با جدیدترین وسائشان، وسائ فضاپی جریان باده‌ها و کیفیت هوا و تغییرات را محاسبه نکردند، دیگر بالاتر از اینکه معنا ندارد، ولی آنها یک اشتباه کردند و آن اینکه این آیه قرآن را فراموش کردند: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا** الأحزاب، ۹ یادتان می‌آید وقتی که لشکریان آمدند در جریان جنگ بدر، یادتان می‌آید آمدند و نمی‌دانستید چکار کنید، با چه تسلیحاتی در آن جنگ آمدند و خواستند کیان اسلام را از بین ببرند،

پیغمبر را از بین ببرند. در آن جنگ احزاب رفتند و باقبائل مشرکین هم پیمان شدند که بیایند فاتحه اسلام را بخوانند، مگر نیامدند؟ مگر عمر بن عبدود آمد کسی از شما در مقابلش ایستاد، غیر از امیرالمؤمنین کی ایستاد؟ واقعاً چقدر افراد نامردی بودند و چقدر بی انصاف بودند و چقدر بی وجدان بودند، در کدام قضیه امیرالمؤمنین علیه السلام پایش را نگذاشت، آن وقت این طوری حقش را دادند کف دستش، خیلی عجیب است، خیلی این مسائل تاریخ برای ما عبرت انگیز است، خیلی عبرت انگیز است.

خدا در اینجا می فرماید ماهواره های امریکا جریان حرکت بادهای عادی را می توانند ببینند، ولی اشتباهی که آنها کردند و باید متوجه بشوند و از خطای خودشان دست بردارند این است که ملائکه تولیدکننده باد را آن ماهواره نمی تواند نشان بدهد! مگر ما در آیات قرآن نداریم برای هلاکت قوم عاد باد را فرستادیم، این بادهای همین بادهای عادی است یا نه؟ ملائکه ای که به واسطه اتصال از ملکوت به ملک باعث تغییر و تحولات فیزیکی در عالم ملک می شوند، آنها می آیند طوفان ایجاد می کنند و با آن طوفان نه دیری می ماند و نه دیاری می ماند، آن ماهواره ها آن را هم نشان می دهند؟ ماهواره ها می توانند جبرئیل را نشان بدهند جناب آقای کذا و آقای کذا؟ نه آنها می توانند نشان بدهند یک حرکت فرض کنید که باد از مدیترانه آمد و حالا می آید آنجا و یک خورده برف می آید و حالا یک مقدارش هم درست. اما دیگر جریان عالم برزخ و مثال را که دیگر ماهواره نشان نمی دهد. وقتی که هواپیماهای امریکا می آیند در یزد که می خواهند صدمه ای به دولت و کشور اسلامی وارد کنند آن طوفانی که بلند می شود، آن طوفان را چرا ماهواره ها نشان نداد؟ چرا؟ آن کار ملائکه بود، اشتباه کردید، باید برگردید، همان بادی که آمد ...

می گویند امام زمان وقتی که می آید چطور با این اسلحه هایی که الآن وجود دارد مقابله می کند؟ همین سیلی که آمد، همین الآن خدا گذاشت کف دستان بفرما، از وسط دریا یک سیل می آید یک زلزله بلند می شود می زند همه را خراب می کند، یک زلزله می آید تمام اسلحه ها همه می روند تو زمین بعد درش هم بسته می شود بفرما هیچی، دیگر یک تیر هم نمی خواهد کسی درکند، هیچ نیاز نیست. مگر زلزله نیامد؟ دیدید دیگر قشنگ زمین باز می شود می گوید هر چه تشریف دارید بیایید این تو، بعد صاف دوباره بسته می شود، حالا می بروند چاه بکنند دریاورند مگر درمی آید؟ تمام شد. آن قدر هم ما تو زمین اعماق داریم به اندازه کافی اگر صد برابر این هم اسلحه درست کنیم همه را باز می خورد، باز هم می گوید هل من مزید! باز هم بیاور، این چیه؟ این آن وقت می شود ابر قدرت، ابر قدرت کیست؟

این است. پس ما باید بیدار شویم و بفهمیم.

این مسئله همیشه اتفاق افتاده، ابرهه وقتی که می‌آید کعبه را با پانصد فیل خراب کند، شوخی نیست ها، پانصد فیل، در مقابل دوتاعربی که دوتا چوب هم در دستشان نبود، با دوتا فیل شما می‌توانستید یک کعبه را خراب کنید، پانصد فیل راه می‌اندازد و به دستور نجاشی می‌آید کعبه را به‌طور کلی خراب کند و از بین ببرد. وقتی که وارد می‌شود چه کسی می‌تواند در مقابل او بایستد؟ این شد ابرقدرت دیگر، این ابرقدرتی که الآن هست. دودیدگاه در اینجا وجود دارد:

دیدگاه ما اهل دنیا: وقتی که نگاه به این می‌کنیم یا می‌گذاریم فرار می‌کنیم و تمام شد کار خدا هم درآمد و کعبه هم با زمین یکسان شد.

یک دیدگاه حضرت عبدالمطلب علیه السلام: بلند می شود کاملاً با وقار می آید. به ابرهه می گویند شیخ قریش می خواهد با شما ملاقات کند. می گوید: بیایید تو. همه پیش بینی می کنند که راجع به تخریب می خواهد صحبت کند. اما وقتی که حضرت عبدالمطلب می آید، اتفاقاً در کنار خودش هم می نشاند. می گوید: شما چه فرمایشی دارید؟ می گوید: این سربازان شما شترهای مرا گرفتند آدمم از شما پس بگیرم! ظاهراً این قضیه را یک وقت خدمت رفقا عرض کردم یک دفعه وا می رود. البته حضرت عبدالمطلب دنبال شترش نمی گشت! می خواست به او درس بدهد مسخره اش کند، چکار داری می کنی؟ به فیلت می نازی؟ می خواست او را دست بیاندازد! گفت: سربازهایت این شترهای مرا گرفتند بگو پس بدهند. ابرهه گفت: من غیر از این از شما توقع داشتم. گفت: اگر می آید و از من تقاضای کردید که برگردم من تقاضای شما را می پذیرم. حضرت عبدالمطلب گفت: به من چه مربوط است تقاضا کنم؟ من شترهایم را می خواهم شترها را به من بده! وَلَلْبَيْتِ رَبِّيْهِ؛ این کعبه خدا دارد خودش می داند! چرا من بیایم تو کار خدا فضولی کنم.

اگر حضرت عبدالمطلب می آمد و این تقاضا را می کرد حضرت عبدالمطلب مشرک بود! آنجا خدا غیرتش اجازه نمی دهد تقاضا کن، تقاضا از کیسه کی می خواهی بکنی؟ از کیسه من می خواهی مایه بگذاری؟ تو دلت برای این کعبه بیشتر از من می سوزد؟ تو موقعیت این کعبه را بیشتر از من داری؟ این را می گویند موحد. می گوید: من شتر دارم، شترهایم را دزدیدند بیا شترها را بده من. می گوید: خیلی خب شترهایش را به او بدهید. وقتی حضرت عبدالمطلب بیرون می آیند، می گویند چرا به او نگفتی؟ می گوید: به من چه مربوط است؟ من رفتم شترهایم را از او بگیرم، کعبه خدا دارد. ولی درعین حال بلند می شود می رود به عبادت، این کار را هم باید انجام بدهد بین خود و بین خدا، در میان مردم این جور عمل می کند و این جور تربیت می کند، ولی در باطن خودش بلند می شود می رود دعا می کند، بلند می شود می رود در کوه سر به سجده می گذارد می گوید: خدایا ما قدرت نداریم، خدایا ما اراده نداریم، خدایا ما علم نداریم، خدایا ما توان نداریم، خودت زمین خودت را حفظ کن، خودت خانه خودت را حفظ کن، خودت مأوی خودت را حفظ کن. بنده موحد این دو مسئله را در مقام ارتباط خاص با خدای خود و در مقام تربیت و کیفیت ارتباط با افراد، همسان نگه می دارد. از آن طرف نمی گوید به من چه مربوط است خدا هر چه می خواهد، نه، خدا می گوید تو هم باید بیایی دعابکنی، تو هم باید تضرع بکنی، آن وقت من هر چه تصمیم گرفتم خودم می دانم، من هر چه نظرم تعلق گرفت آن وقت خودم می دانم.

همه می گویند کار کعبه تمام است، همین که دستور حمله را می دهد یک دفعه **جُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا التوبة**، ۲۶ می آیند، لشگر ابابیل و اینها را همه دیدند. کدام ماهواره لشگر ابابیل را نشان می دهد؟! کدام فکر و قواعد ظاهری نشان می دهد که یک حیوان به اندازه یک گنجشک بیاید الآن در مکه همین ابابیل هم هست، پرنده ای است اندازه یک گنجشک، قدری طولانی تر و در منقارش سنگ باشد و این سنگ از هر گلوله ای کارسازتر باشد، بیاید هر کدام بیاندازد قشنگ روی سر آن.

الآن یک عده می گویند: مگر این جور می شود؟ بعضی ها مثل افرادی که اهل توجیه هستند می گویند حتماً یک کوه آتشفشان آنجا بوده ابابیل رفتند از آنجا سنگ های آتشفشان برداشتند! آتشفشان کجا بود توی مکه؟ عقل هم خوب چیزی است! کجایش آتشفشان بوده، وانگهی حالا آتشفشان باشد چطور آن سنگ خود ابابیل را نسوزاند؟ اینکه می خواهد برود از آنجا آتشفشان بردارد منقارش نمی سوزد؟ اینها قلم است دیگر! هر جوری می نویسند. آتشفشان چی چیه؟ بگو معجزه الهی، بگو قدرت الهی چرا می ترسی؟ از چه می ترسی؟ تا چقدر فکرت در مادیات غوطه خورده که نمی توانی به اندازه یک سرسوزن از محدوده جهالتی که بین خودت درست کردی یک قدری جلوتر بیایی! بگو معجزه الهی.

حضرت موسی در کنار رود نیل می آید و رود نیل سفت و سنگ می شود و لشکر عبور می کنند، می گویند جزرومد نیل بوده! چطور این جزرومد در طول میلیون ها سال فقط همان لحظه اتفاق افتاد چرا الآن نیست؟ چرا الآن رود نیل جزرومدی ندارد که همه از آن عبور کنند؟ واقعاً این خنده دار است، واقعاً مسخره است. معجزه الهی آمده، کسانی از همین افراد عادی می توانند یک کارهای عادی انجام بدهند، دیگر اینکه دیگر حالا نیاز به حضرت موسی و ید و بیضاء و اینها ندارد!

پس قدرت در دیدگاه اسلام اختصاص به پروردگار دارد، ابرقدرت در فرهنگ اسلامی اسلام است و پروردگار است و جنود الله و ملائکه است و اسماء و صفات پروردگار است، این ابرقدرت است. عزت از نقطه نظر فرهنگ اسلام اختصاص به پروردگار دارد و او عزیز است و بقیه ذلیل اند و خوارند و به حساب نمی آیند. حضرت عبدالمطلب به اندازه سرسوزنی در ذهن خود نسبت به ابرهه و آن فیل ها و آن امکانات تردید به خود راه نداد، وقتی یک مسلمان واقعاً تسلیم اراده پروردگار باشد، غرب که سهل است اگر شرق و شمال و جنوب هم بخواهند نسبت به انسان و نسبت به اسلام مسئله ای داشته باشند انسان تسلیم خداست، نظرش متوجه به خداست، عنایت خداست و جالب اینجاست که ما اینها را با چشم خود می بینیم و باز توجه به مادیات می کنیم، باز نظرمون روی مادیات است.

مملکت اسلام و حکومت اسلام از هر نقطه نظر باید نسبت به سایر ممالک ارجح باشد و رجحان داشته باشد، هم از نقطه نظر علم، هم از نقطه نظر تکنیک، هم از نقطه نظر اخلاق، هم از نقطه نظر فرهنگ، هم از نقطه نظر رفاه و سایر مسائل باید به این نحو باشد. در آیات قرآن هم داریم **وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ الْأَنْفَالِ**، ۶۰ در مقابل دشمنان به اعداد و تجهیز باید پردازیم. ولی صحبت در این است توجه به این کردن، این خلاف است. اعتماد به این مسئله کردن دور از فرهنگ

اسلام است، و ثوق را نسبت به این مطلب ایجاد کردن با مسئله توحید ناسازگار است، دو مطلب است: انسان برای مسائل ظاهر به دنبال چاره می‌گردد ولی توجه باید چه باشد؟ نیت باید چه باشد؟ امام صادق علیه السلام می‌خواهد نیت را تصحیح کند، حالا مشیت الهی به هر چه می‌خواهد تعلق بگیرد بگیرد. شاید خدا نمی‌خواهد فتح و پیروزی با لشکر اسلام باشد، نمی‌خواهد که نمی‌خواهد. شاید خدا نمی‌خواهد الآن در این برهه اسلام نسبت به مسائل پیشرفت کند، نمی‌خواهد. چقدر زمان اتفاق افتاد تا اینکه پیغمبر اکرم به دنیا آمدند، صدها سال از تاریخ حضرت مسیح گذشته بود تا رسول خدا بدنيا آمدند، چرا خدا آن قدر معطل کرد؟ چرا زودتر پیغمبر نیامد؟ دلش نخواست. پیغمبر در این سال و در این

ماه و در این روز و در این ساعت باید به دنیا بیاید همین. حالا خدا در یک جا می‌خواهد اسلام شکست بخورد، بخورد، مگر من ولی‌اسلامم، مگر من قیم اسلامم؟ من باید وظیفه خودم را انجام بدهم، به تکلیف عمل بکنم و فتح و پیروزی و قدرت و عنایت را فقط از ناحیه خدا بدانم، عملاً باید از ناحیه خدا بدانم، این منطق منطق اسلام است.

پس در منطق اسلام و مکتب اهل بیت عزّت اختصاص به پروردگار دارد و بقیه ذلیل‌اند، ابرقدرت یعنی پروردگار و اطلاق ابرقدرت بر سایر مسائل خلاف فرهنگ اسلام است. در فرهنگ اهل بیت مسلمان باید نسبت به مبانی توحید و مبانی اسلام حقیقی و تشیع حقیقی ثابت باشد و بنای زندگی خودش را باید بر این بگذارد، این مسئله بنای اسلام است.

خدای متعال بر همین اساس چون خود عزیز است، بنده خود را به واسطه عزّت خود، عزیز می‌دارد. در احکام اسلامی بیش از همه چیز به حفظ عزّت و مناعت و ارزش نفوس در مؤمنین تکیه شده، در روایات در آیات قرآن استغناء را روی بندگی پروردگار آورده است: ای بنده من، توعبد من هستی و عزّت من به تو منتقل خواهد شد. این جنبه تعلّقی که بندگان با پروردگار دارند همان مایه و اصل و ریشه عزّتی است که خدای متعال به نحو اطلاق در خود دارد و به واسطه این مسئله عزیزاند.

چرا خدای متعال حجاب را برای زنان واجب کرده است؟ چون عزّت زن در سایه حجاب محفوظ بماند. خدای متعال برای زن حریم قرار داده است که در آن حریم دیگران نتوانند به او تجاوز کنند، نتوانند به او دست‌اندازی کنند، نتوانند او را مورد نگاه‌های آلوده خودشان قرار دهند و آن عزّتی که زن در مقام لطافت خودش و حفظ خودش و نفسی که خدا به او داده و باید آن نفس را در تحت تربیت صحیح پروراند، آن عزّت در سایه حجاب محفوظ بماند، از دستبرد افراد باید دور باشد. نه اینکه حجاب مسئله‌ای است که می‌خواهد محدود کند، یا خدایی نکرده خدا با بعضی‌ها حسابی دارد و جانب افراد دیگری را گرفته، نه این‌طور نیست. آن مقداری که برای حجاب که عبارت است از حریمی که به واسطه آن حریم زن خودش را از دستبرد افراد نگاه‌می‌دارد و حفظ می‌کند و اجازه نمی‌دهد که این حریم باز بشود و شکسته بشود.

در سابق برای شهرها سور و دیوار درست می‌کردند، قلعه درست می‌کردند، در می‌گذاشتند، نگهبان می‌گذاشتند، اینها برای چه بود؟ برای اینکه افراد خائن به اهالی این قریه و این شهر تجاوز نکنند، دزدها نیابند. برای منزل چرا در می‌گذارید؟ چه نیازی هست؟ اگر ما در یک مملکتی باشیم که آن‌چنان امنیت در آن مملکت حاکم است که کسی نظر نکند. فرض کنید در زمان ظهور امام زمان

همین طور خواهد بود، تمام درها در زمان ظهور امام زمان باز است، کسی در را نمی‌بندد، برای چه در بسته باشد؟ مگر شما حیاطتان در دارد؟ مگر آسمان در دارد؟ ما در حیاط به آسمان نگاه می‌کنیم، چرا روی حیاط سقف نمی‌زنیم؟ نیاز نداریم، باید خورشید بتابد. دری که شما می‌گذارید برای منزل برای این است که اهالی منزل از دستبرد و تعدی محفوظ باشند، در را می‌بندید، قفل می‌کنید، تازه چیزهای دیگر هم می‌گذارید، وسایل دیگر هم می‌گذارید، وسایل

هشداردهنده هم می‌گذارید. حالا اگر ما در یک امنیتی بسر ببریم که تخیل تجاوز به حریم دیگران و حقوق دیگران در آن مملکت وجود نداشته باشد، دیگر برای چه کسی در حیا را ببندد؟ برای چه ببندد؟ چه باز باشد چه بسته باشد، سابق در می‌گذاشتند، یعنی حریم قرار می‌دادند، برای شهر حریم قرار می‌دادند.

این حجابی که خدای متعال برای زن وضع کرده است، حریم اوست خواسته به او احترام بگذارد، خواسته بر سر او منت بگذارد، خواسته موقعیت او را از بقیه متمایز کند و بگوید من تو را عزیز داشتم و نمی‌خواهم نگاه افراد به صورت تو به عنوان کالا بیافتد. شما وقتی یک چیز ارزشمندی دارید به همه نشان می‌دهید؟ یا تو هفت تا صندوق قایمش می‌کنید؟ هان، فردا می‌آید سر کوچه: من این انگشتر را دارم ببینید چقدر می‌ارزد شما نگاه کنید؟ یا نه.

موقعیت زن و نفس زن کیمیا و گوهری است که این کیمیا و گوهر وقتی محفوظ است که از منظر و دیدگاه نگاه‌های آلوده که منجر به مفاسد می‌شود محفوظ بماند. یک نگاه آلوده مرد در نفس زن اثر می‌گذارد، یک نگاه آلوده مرد وقتی که به زن نگاه می‌کند او را تغییر می‌دهد، چه بخواهد چه نخواهد. لذا می‌گویند چرا در نماز حضور قلب نداریم؟ چرا این جوری هستیم؟ چرا تشویش داریم؟ صبح تاشب خودت را به هزار تا مرد نشان دادی، حالا می‌خواهی جبرئیل موقع نماز برای تو یک گوسفند هم بکشد؟! هزار تا نگاه آلوده از صبح تا شب بر چهره تو افتاده، تمام این نگاه‌های سهمگین همه یک سمی بوده که بر نفس تو فرو رفته، لذا خدا می‌گوید: **قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ النُّورِ، ۳۰ وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ النُّورِ، ۳۱** اول به مردها بگو چشم‌هایشان را ببندند و به زن‌ها هم بگو آنها هم چشم‌هایشان را ببندند نگاه نکنند. همان‌طوری که مرد نباید به زن نگاه کند زن هم به مرد نباید نگاه کند، این اثر می‌گذارد. وقتی که می‌خواهد با یک مرد صحبت کند سرش را پایین بیندازد، چرا نگاه کند؟ چرا باید حتماً نگاه کند؟ چرا باید حتماً بخندد؟ چرا باید حتماً تبسم کند؟ چه دلیلی دارد؟ نمی‌خواهید؟ بکنند! آیه قرآن نمی‌گوید: **قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ** زنان چشم‌هایشان را ببندند و فرض کنید که به مواضع محرّمه مرد نگاه نکنند! آنکه جای خود دارد. به چهره مردان نگاه نکنند، به صورت مرد نگاه نکنند.

وقتی که ما در یک موقعیتی قرار گرفتیم که به واسطه آن خلاء و نقصان و مرتبه استعداد که هنوز به تربیت نرسیده‌ایم، قابلیت برای هر نوع ضرر و زیان و صدمه‌ای را از جوانب خود داریم، باید ملتزم به این احکام بشویم، ملتزم نشدیم هی از کیسه می‌رود. بعضی‌ها به ما می‌گویند آقا چرا ما این جور

هستیم؟ چرا آن جور هستیم؟ می‌گوییم: صبح که از خانه درآمدی چکار کردی؟ سرت را پایین انداختی؟ می‌گوید: نه آقا ببخشید. گفتم: خیلی خب! گفتم: وقتی رفتی سرکارت در ارتباطت با زنها چکار کردی، قشنگ هم خوب صحبت کردی، گفتم: خندیدی؟ گفت: کار است دیگر. گفتم: دیگر چکار فرمودی؟ وقتی که داشتی بر می‌گشتی دنبال او نکردی، نگفتمی که الان در چه وضعیتی است؟ آیا می‌شود یا نمی‌شود، مثلاً موقعیت مناسبی برای ما پیش بیاید؟ این کار را نکردی؟ گفت: آقا بله ببخشید. گفتم حالا توقع داری تشویش هم نداشته باشی؟ حالا توقع داری یک نماز با خیال راحت بخوانی؟!

خیلی ما داریم بیراهه می‌رویم رفقا! این نیست دستور اسلام! بله بخواهیم همین‌طور باشیم

و به‌همین

کیفیت باشیم، بلکه مسائلی که اتفاق افتاد و لابد خیلی‌ها هم شنیدید، اینها هم بالاخره شاید جزو نمک و چاشنی این مطالب باشد! کار ما به جایی برسد که دیگر مجالس آن‌چنانی این طرف و آن طرف تشکیل بشود به عنوان فرهنگ و به عنوان هنرهای ایرانیان! اینها در یک مملکت اسلام بخواهد بیاد و به نمایش گذاشته شود! خب این هم یک روش است و دیگر گروهی این گروهی آن پسندند، بالاخره ما اصراری نداریم ولی:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی *** کاین ره که تو می روی به ترکستان است^۱

اگر شخصی می خواهد خودش را اصلاح کند امام صادق می فرماید: باید این کار را انجام بدهد، نمی خواهی اصلاح کنی هرکی هرچی گفت گوش بده! اگر می خواهی اصلاح کنی باید ببینی حضرت زهرا سلام الله علیها چه فرموده؟ روایت صحیح از حضرت زهرا دختر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمود: «خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَلَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ»^۲؛ بهترین زن آن کسی است که نه مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند. این کلام حضرت زهراست، دروغ گفته نعوذ بالله بنده نمی دانم، شوخی کرده بنده نمی دانم، برای آن زمان گفته ماشاء الله الآن همه روشن فکر و منورالفکر و ترقی کردیم آن موقع مثلاً مردم وزن مغزهایشان شاید یکی دو گرم بیشتر نبود، الآن هشتصد گرم می گویند بنده نمی دانم، فرهنگ در آن موقع اقتضاء می کرده، آن موقع مردم دارای نفس بودند، دارای شیطان بودند، دارای نگاه‌های آلوده بودند، الحمدلله هر کدام ما هر کدام یک جبرائیل امین هستیم! و هر کدام ما یک سلمان فارسی هستیم! ممکن است این طور باشد! مقتضیات زمان در آن موقع آن بوده این مسائل این پیشرفت‌ها نبوده، الآن نیاز است! بله! زن‌ها با هم دیگر نه تنها بگویند بخندند بلکه چرا بهتر! وقتی قرار است یک کاری باشد انسان چرا بالاتر را نگیرد و به پایین تر اکتفا کند! ممکن است. از این مطالب هم هست، از این مسائل هم هست.

پیغمبر این مطلب را در مسجد به مسابقه گذاشته بود فرمودند که بروید جواب این را بیاورید: بهترین زنان که بود؟ لابد پیغمبر برای ما نفرمودند فقط برای آن چندتا افراد و عرب‌های مدینه فرمودند که آنها از تمدن به دور ماندند و بحمدالله ما متمدنیم! بهترین زنان عالم کیست؟ امیرالمؤمنین آن موقع جواب ندادند آمدند در منزل اینها همه حساب و کتاب است حضرت زهرا خدمت امیرالمؤمنین عرض کرد قضیه و مسئله امروز چه بود؟ یا امیرالمؤمنین فرمودند که امروز رسول خدا یک همچین مسئله‌ای

^۱ گلستان سعدی، باب دوم در اخلاق درویشان.

^۲ بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۸.

را در بین اصحاب مطرح کردند. حضرت زهرا فرمودند: بهترین زنان آن کسی است که نه مردی او را ببیند و نه او مردی را ببیند. نه اینکه مرد را عاریاً ببیند برهنه ببیند. مردی را نبیند، یعنی با لباس نبیند، نه در کنار دریا نبیند، نه در حمام نبیند، این بهترین زنان است.

امیرالمؤمنین آمدند دیدند پیغمبر با اصحاب هستند هنوز نرفتند. گفتند: یا رسول الله جوابش را آوردم. فرمودند دختر شما همسر من خدمت شما عرضه داشت که بهترین زنان آن زنی است که نه مردی او را ببیند و

نه او مردی را ببیند. حضرت فرمودند: فاطمة بَضْعَةٌ مِنِّي^۱ فاطمه است که با من پیوند دارد و پاره‌ای از تن من است. پیغمبر این مطلب را راجع به حضرت زهرا اینجا فرمودند؛ یعنی آن کسی که به این مسئله عمل می‌کند او با من است، آن کسی که عمل نمی‌کند با من نیست. حالا هی بگوییم آن موقع آن جور بوده، الآن این طور است، اجتماع الآن اقتضاء می‌کند! نمی‌دانم زن‌ها بیایند چکار کنند، بالا بروند پایین بیایند بخوانند! آنچه که ما از ائمه شنیدیم این است.

حضرت زینب هم در میان کوفه آمد خطبه خواند، چرا خواند؟ حضرت زینب شصت سالش بود، چند دفعه آمد در میان مردم خطبه خواند؟ کدام جلسه‌ای ما سراغ داریم که حضرت زینب برای مردها درس می‌گفته، احکام بیان می‌کرده؟ حضرت زینب با کیفیتی که در کوفه بود با همان کیفیت از مدینه بیرون آمد؟ چقدر ما باید بی‌انصاف باشیم؟ وقتی که حضرت زینب می‌خواست از مدینه به اتفاق سیدالشهداء و اهل بیت به سمت مکه حرکت کند، جوانان بنی‌هاشم که با حضرت محرم بودند آمدند دور آن کجاوه حلقه زدند که مردها حضرت زینب را نبینند که سوار کجاوه می‌شود. آن وقت این حضرت زینب در مجلس یزید چادر حتی به سرش نبود، ببینید کار به کجا رسید! چادر را حتی از سر حضرت برداشتند، این وضعیت بوده. آن وقت ما این موقعیت را باید مقایسه کنیم بگوییم که آنها هم این طور کردند، این بی‌انصافی نیست؟ تحریف است، تحریف تاریخ است، این تحریف مکتب است، واقعیت را بیاییم بگوییم هر که خواست بپذیرد هر که خواست نپذیرد.

بنده در مجلس دیروز خدمت مخدّرات هم عرض کردم، گفتم وظیفه یک مبلغ این است که بیاید احکام را آن طور که باید بگوید، می‌گویند ما مسئله را جوری مطرح کنیم که اسلام در نظر خارجی‌ها، در نظر غربی‌ها موجّه جلوه بده! هزار سال می‌خواهیم کسی مسلمان نشود، مگر من قیم اسلام. قیم اسلام یکی دیگر است، آن امام زمان است بس، او فقط قیم است. بنده و امثال بنده واسطه‌هایی هستیم مانند هزارها واسطه، یکی هم این، که به طور امانت باید آنچه که مورد نظر حضرت هست او را بیاییم بگوییم، شخص می‌خواهد قبول کند می‌خواهد نکند، هزار سال می‌خواهد نکند. الان چهار میلیارد جمعیت این دنیا همه کافرند، بشوند پنج میلیارد، چرا امام زمان نمی‌رود آنها را مسلمان کند؟ چرا؟ ما از مکتب و از مرام دست برداریم به خاطر اینکه اسلام را در نظر دیگران موجّه جلوه بدهیم؟ هزار سال به جهنّم نیایند مسلمان بشوند نیایند بشوند. ما آن واقعیت را بدون تحریف و بدون

^۱ همان مصدر.

جلب منافع خود باید برای مردم بیان کنیم این تکلیف ماست، قیچی نکنیم، کم و زیاد نکنیم، به خاطر جلب توجه جوانان و بقیه، هی از آن مبانی نزنیم، واقعیت را آنطور که امام فرموده، آنطور که نمی‌توانیم، خودمان را نزدیک کنیم و الا کی می‌توانیم بیاییم حکمی را که امام صادق فرموده آن را بیان کنیم آنکه هیئات ابداء، نزدیک کنیم، نیتمان را خالص کنیم، صادق باشیم، امام زمان هم کمک می‌کند آن هم کمک می‌کند، او هم تأیید می‌کند. اصل قضیه را در ارتباط خودمان با امام درست کنیم، دیگر سر امام را کلاه نگذاریم!

یک مطلبی را همین دیروز در جلسه مخدّرات عرض کردم رفقا گوش می‌دهند. گفتم از جمله مسائلی که ما داریم خودمان را گول می‌زنیم چندی پیش هم همین قضیه اتفاق افتاد و آن اینکه می‌خواهیم مهر دختران خودمان را سیصد سکه کنیم، می‌آییم از امام زمان مایه می‌گذاریم می‌گوییم به عدد اصحاب امام زمان سیصد و سیزده تا سکه! سیصد و سیزده اصحاب امام زمان بالاترند یا چهارده معصوم بالاترند؟ کدام بالاترند؟ سیصد و سیزده تا بالاترند یا پنج تن بالاترند؟ چرا نمی‌گویید پنج تا سکه به خاطر پنج تن؟ سر امام زمان را کلاه می‌گذاری؟ این است؟ بیا بگو ما سیصد تا می‌خواهیم بیا بگو ما پانصد تا می‌خواهیم، بگو پانصد تا دیگر، چرا از امام مایه می‌گذاری؟ چرا با امام زمان داریم شوخی می‌کنیم؟ بگو من می‌خواهم مهر دخترم هزارتا باشد اسلام منع نکرده خودت می‌دانی.

پیغمبر فرمودند کسی که می‌خواهد به من تبعیت کند باید مهر دخترش را مهرالسّنه کند. مهرالسّنه یعنی پانصد درهم شرعی مطابق با همان زرهی بود که امیرالمؤمنین فروخت. حضرت فرمودند: چه داری یا علی؟ گفت: یک زره دارم یک شمشیر، گفتند: شمشیرت را لازم داری؟ زره هم که نیازنداری، تو که پشت نمی‌کنی مثل بقیه که سه روز در رفتند تو جنگ احد، تو کوه‌های پشت مدینه آن خلفای راشدین و اعلیٰ الله مقامنا! بعد از سه روز بلند شدند آمدند! نه، امیرالمؤمنین همیشه به یک طرف می‌رفت، فقط به یک سمت، هیچ وقت پشت نکرد گفتند: زرهت را بفروش. حضرت زرهش را فروخت. شد پانصد، این پانصد شد سنّت، کلک هم نباید بزنی، توجیه هم نباید بکنیم، سر پیغمبر هم نباید کلاه بگذاریم. آن موقع پانصد درهم یک خانه می‌دادند و یک قشلاق می‌دادند. کی آن موقع خانه می‌دادند، این حرف‌ها چیه؟ این دروغ‌ها چیه؟ پانصد درهم قیمت یک زره بود، مگر الآن قیمت زره چند است؟ دویست، سیصد هزار تومان دیگر، بالاتر که نیست. زره قیمت نداشت آن موقع، یک چیز آهنی بود بهم بافته بودند مگر چقدر است؟ پنجاه میلیون که نیست، پانصد تا درهم، پانصد تا نقره. دلیلش چیست؟ ای افرادی که توجیه و تحریف می‌کنید و سنّت را برمی‌گردانید. دلیلش این است که امیرالمؤمنین با آن پانصد درهم رفت چکار کرد؟ پیغمبر به سلمان و ابابکر فرمودند: بروید از بازار برای حضرت زهرا جهاز بگیرید. رفتند یک دانه تشک و یک لحاف گرفتند، چند تا کاسه گرفتند و... این شد پانصد درهم، حالا با آن بیلاق قشلاق می‌دادند؟! جهیزیه حضرت زهرا که در همه کتب نوشته که چه بوده. یک پارچه‌ای از پشم بوده، یک زیرانداز بوده، یک تشک بوده، چندتا کاسه گلی بوده و یک دستی که با آن گندم را آرد می‌کردند، همین والسّلام این شد پانصد درهم. چرا به مردم دروغ می‌گویید؟ بگوییم نمی‌خواهیم، می‌خواهیم دختر خودمان سه هزار سکه باشد، چرا دیگر به امام دروغ

می‌بندید؟ دیگر چرا با اهل بیت شوخی می‌کنید؟ غیرت خدا اینجا کارساز است، اینجا کار دست می‌دهد!

پیغمبر فرمودند: هر که می‌خواهد به من تبعیت کند دخترش را باید مهرالسَّنه قرار بدهد والسلام، هر که می‌خواهد گوش بدهد، هر که می‌خواهد ندهد. جبرائیل از جانب پروردگار به من گفت که این مطلب را به امتت بگو که از تو در مهر دخترانشان تبعیت کنند. پیغمبر نمی‌توانست بگوید این مسئله مربوط به این زمان

است اما هزار و چهارصد سال دیگر دختر مشکلات دارد، زندگی می‌خواهد، آپارتمان می‌خواهد، مرد با او بهم می‌زند، باید پشتوانه داشته باشد، باید پشتش گرم باشد! پیغمبر این حرف‌ها را بلد نبود؟ یادش رفته بود؟! یا نه، ما جزء امت پیغمبر نیستیم! فقط آنهایی بودند که آن زمان جزء امت پیغمبر بودند و مهر السنه مال آنها بود. نه آقا جان! اگر می‌خواهی جزء امت پیغمبر باشی باید آنکه گفتند گوش بدهی والسلام، نه توجیه کن، نه تأویل کن. مردش نیستی، بگو نیستیم دیگر، سر پیغمبر را کلاه نگذار، بگو مردش نیستیم، بگو مصلحت این طور اقتضاء می‌کند، بگو شخص قبول نمی‌کند، بگو مسائلی هست، بگو مشکلاتی هست، اشکال ندارد.

در آیه قرآن داریم اگر یک پوست گاو هم پر از جواهر کردید، باید موقع طلاق به زن بپردازید، مهر حدّ و مرزی ندارد، ممکن است که شخصی بگوید نه، من می‌خواهم ده هزار سکه بکنم چه اشکال دارد، صد هزار تا سکه بکنم، چه اشکال دارد؟ مرز ندارد، من می‌خواهم تمام اموال را مهر زن بکنم، بکن. مال خودش است، می‌خواهد تو جوی بریزد می‌خواهد به زنش بدهد چه اشکال دارد؟ ولی نه اینکه بیاییم کلاه بگذاریم سر امام زمان بگویم به اندازه اصحاب امام زمان، سیصد و سیزده تا، نه بگو سیصدتا، مایه از امام زمان نگذاریم، امام زمان سرش کلاه نمی‌رود، متوجه است.

حالا این عزّتی که خداوند برای زن قرار داده است این عزّت در سایه حجاب محفوظ است. لذا خدا می‌گوید اگر می‌خواهی بمانی، اگر می‌خواهی محفوظ بمانی، اگر می‌خواهی در آن راهی که من به پیغمبرم گفتم، به امام صادقم گفتم، آن راه را می‌خواهی بروی، اگر می‌خواهی به همان مقصدی برسی که برای آن مقصد، من تو را خلق کردم، نه اینکه مانند گوسفند بخوری بعد شصت سال هم ... حالا گوسفند را بعد دو سال می‌برند تو مسلخ، تو را هم بعد از شصت سال می‌کنند زیر خاک، هر دو یک جا می‌روید! نه، برای آن مقصدی که در این دنیا آوردم می‌خواهی آنجا بروی باید حجاب داشته باشی، باید خودت را از دید نامحرم نگه داری، یک مدّت نگه دار، آن وقت می‌فهمی تو نفست چه دارد می‌گذرد، آن وقت می‌فهمی حالت با یک ماه پیش فرق کرده، آن احساسی که در دلت هست، آن احساس با احساس یک ماه پیش فرق می‌کند، یک خورده خودت را جمع کردی، یک خورده متوجه شدی، برای خودت یک احساسی داری، آن موقع پخش بودی، آن موقع یک حالتی داشتی، اگر صبح تا شب به ده تا مرد نگاه نمی‌کردی شب ناراحت بودی، ولی الان نه، الان دیگر نمی‌خواهی نگاه کنی، الان از نگاه کردن با مرد دیگر تنفر داری. عقلت به هم خورده؟ نه، عقلت سر جایش هست، تازه دارد رشد می‌کند، تازه داری می‌فهمی.

این مطالبی که خدمت رفقا عرض می‌کنم مطالبی است که تجربه‌اش را پس داده، نه اینکه بنده دارم از روی هوا و همین‌طور تئوری دارم، نه آقا جان! رفقای ما، دوستان ما، افرادی که با ما ارتباط دارند و آنهایی که همه‌جا رفتند و همه دنیا را گشتند، تازه برگشتند گفتند: اینجا درست است، ما راهمان اشتباه بود، مسیرمان مسیر خلاف بود، حق همانی است که مرحوم آقا در کتاب الرَّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ (رساله بدیعه) آنجا فرمودند، حق آنی است که ایشان در کتاب‌هایشان راجع به قضیه خِدَارَت و حفظ زن آمدند فرمودند. مسئله اینجاست و اِلَّا به همین کیفیت انسان بیاید و بگوید و بنخندد، بله ما هم می‌شویم مرتجع! و ما هم می‌شویم مال عصر حجر و ما هم می‌شویم مال افکار آن موقع و بفرمایید، این همه هستند و دارند می‌روند روزها، هزارها نفر

به همین کیفیت می آیند و از آن طرف هم می روند.

این مطالبی که خدمت رفقا عرض می شود یک بُعدی که به آن نگاه نمی شود، تمام ابعادش بررسی شده، با تمام افراد حشر و نشر ما داشتیم، با همه سر و کله زدیم. اتفاقاً رفقای ما بنده را می شناسند نسبت به مسائل اخلاقی خیلی بنده باز هستم خیلی، نسبت به برخورد با عقائد مختلف خیلی بنده باز هستم. بعضی از دوستان ما که بعضی از مشکلاتی را مطرح می کردند حالا خدا حفظشان کند اینجا نیستند می گفتند اگر این مطالب را با غیر از تو می گفتیم دیگر تا حالا هفت تا کفن هم ما رد کرده بودیم ولی شما می گویی، می خندی، صحبت می کنید، انگار نه انگار ما یک همچین مطالب کفرآمیزی داریم به تو می گوییم. بالاخره اشکال است دیگر، اشکال را انسان باید گوش بدهد، انسان باید با دیده باز تلقی کند و من از دوران کودکی همین طور بودم، خیلی نسبت به برخورد با عقائد مختلف و برخورد با مسائل مختلف خیلی باز بودم، خیلی با گشاده رویی و سعه صدر باز می کردم، بعد کم کم شروع می کردیم، ورمی رفتیم، صحبت می کردیم، می گفتیم تا اینکه خود او از ما دو آتیشه تر می شد!

ما با همه بودیم، با همه اقسام، با همه، با مسیحی بودیم، با یهودی بودیم، با مسلمان بودیم، با شیعه با سنی، اقسام مختلف، با همه، آنچه که بدست آوردیم این آیه شریفه است: **قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً** آل عمران، ۶۴ ای اهل کتاب همه بیایید، همه با هم جمع بشویم، همه با هم بیایید اینجا، امریکایش بیاید اینجا، انگلیس بیاید اینجا، فرانسه اش بیاید اینجا شورویش بیاید اینجا، چینش بیاید، همه بیایید با هم سر یک سفره، اختلافات را بگذاریم کنار، فقط خدا را که همه قبول داریم، همان را بگیریم **أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ** فقط بیاییم بگویم خدا، هرچه خدا گفته. اگر حضرت مسیح گفته ما قبول داریم، حضرت موسی گفته، خدا گفته، عناد را بگذاریم کنار، غرض ورزی را بگذاریم کنار، شخصیت را بگذاریم کنار، رئیس جمهورش بیاید، رئیس جمهور امریکایش بیاید، بلند شود بیاید سر این سفره، این سفره را کسی برای کسی نبسته، وزیرش می خواهد بیاید، وکیلش می خواهد بیاید، همه بیایند، همه بیایند، مگر پیغمبر برای رؤسای جمهور و قیصر و ... نامه نمی نوشتند، مگر برای خسرو پرویز نامه نوشتند، گرفت نامه پیغمبر را پاره کرد و رویش لگد گذاشت، یعنی چه؟ یعنی توی خسرو پرویز هم بر سر سفره ما جا داری.

خدا به حضرت موسی وحی می کند برو پیش فرعون نصیحتش کن **فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى** طه، ۴۴ شاید متوجه بشود، فرعون ربات که نیست، سنگ که نیست، ستون که نیست، بالاخره بشر است نفس دارد، برو با او حرف بزن، پذیرفت یک مطلب دیگر است. او را هم دعوتش

کن سر این سفره، آن را هم بگو بیاید.

الآن هم همین طور است همه بیایند، غرض را کنار بگذاریم، مرض را کنار بگذاریم، عناد را کنار بگذاریم، عزّت اعتباری را کنار بگذاریم، عزّت امام صادق را بگیریم، این مسئله است، آن را کنار بگذاریم، همه می بینیم نشسته ایم سر یک سفره، هر چه خدا گفته، الآن اگر خدا بگوید بروید از حضرت عیسی تبعیت

کنید می‌گوییم به چشم، اگر الآن خدا بگوید به ما بلند شوید بروید یهودی بشوید، می‌رویم می‌شویم یا نمی‌شویم؟ آن قدر ما بازم، آن قدر مسلمان باز است، آن قدر پیرو امیرالمؤمنین باز است، مگر امیرالمؤمنین همین یهود می‌آمد نمی‌گفت: یا اخ الیهود؛ ای برادر یهودی، امیرالمؤمنین می‌گفت برادر یهودی. باز بود وسیع بود همه را می‌پذیرفت، این جور صحبت می‌کرد، آن هم بعد می‌گفت: اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلهَ اِلَّا اللهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّكَ خَلِيْفَةُ رَسُوْلِ اللهِ. امیرالمؤمنین آنجا باید برخورد می‌کرد، بعد وقتی به آخر می‌رسید شهادت می‌داد، بعد می‌گفت شهادت می‌دهم که تو خلیفه‌ای، نه اینکه بگوید بزنی این را، گم شود! اصلاً از مسجد بیرونش کنی و طردش کنی و بزنی تو گوشش، سیلی بزنی و چکش بزنی و چماق بر سرش بکوبی! نه، این طور نبود. یا اخ الیهود، ای برادر یهود بیا، چیه آقا؟ حرفت چیست؟ حرف ما این است.

مرحوم آقا در همان زمانی که با مرحوم آقای خمینی در سنه چهل و دو ارتباط داشتند، مطلبی که ایشان با ایشان می‌گفتند این بود: ما باید همه دنیا را دعوت به اسلام کنیم، همه دنیا را باید بر سر یک سفره جمع کنیم، ایشان عبارتش این بود آن فطرت و آن وجدانی که در من و شما هست همان هم تو رئیس جمهور امریکا هست، همان هم در فلان زن در انگلیس هست، همان هم در فلان شخص در آنجا هست، همه دارند، ما آنچه را که خدا گفته عرضه بداریم هر که خواست بپذیرد هر که نخواست نپذیرد. همان طور که رسول خدا نامه داد، پیغام داد، به قیصر نامه داد، به سلطان مصر قبط پیغام داد، به کسری پیغام داد، بعضی‌ها پذیرفتند، نجاشی مسلمان شد و وقتی که در حبشه اتیوپی فعلی فوت کرد پیغمبر در مدینه بر جنازه او نماز خواندند، یعنی تو مدینه ایستادند، او در حبشه فوت کرده بود از آنجا به جنازه او نماز خواندند. گفتند: یک مسلمان ما از دنیا رفت. ولی کسی دیگر هم مثل خسرو پرویز پاره کرد، ریخت زمین جلوی پایش. همه را دعوت کرد و آغوش خود را برای همه باز کرد. گفت: همه بیایید در اینجا، آن فطرت و وجدانی که ما داریم همه دارند، ما اسلام را درست عرضه کنیم، باقی مسئله به ما ارتباطی ندارد.

دیگر وقت طبعاً گذشته و ما هم از آن برنامه و روشی که داشتیم ظاهراً یک قدری بیشتر صحبت کردیم. ان شاء الله امیدواریم که تتمه مطلب راجع به این قضیه البته مطلب دامنه‌دار است و مطالب دیگری در این زمینه هست که ان شاء الله در فرصت دیگر خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود. امیدواریم خدای متعال ما را موفق کند نسبت به فهم دین و نسبت به عمل به آنچه که مورد عنایت و رضای اوست و ما را نسبت به تکالیف خودمان آگاه کند. مسئله آگاهی خیلی مهم است و خیلی اهمیت

دارد؛ قبل از عمل انسان باید بفهمد و مطالب را در ذهنش مرور بدهد، هر روز چند مرتبه به این مطالب توجه کند و خود را در ارتباط با جریانات خارجی محک بزند و مسائلی را که می‌شنود در جریان روابط خودش با افراد مختلف اعمال کند که مرحوم آقا می‌فرمودند: سلوک این است، نه اینکه فقط آمدن و شعر خواندن و دعای جوشن خواندن و توسل کردن و اینها و بعد هم فردا رفتن به مشاغل و شواغل و بازار و کسب و تمام مطالب شب گذشته را فراموش کردن، نه این نیست. اگر شخص بخواهد این طور باشد هزار سال بر او بگذرد هیچ راهی نیست، فقط آمده و قتش را گذرانده، یک مطالبی شنیده و رفته و مهم تر اینکه آن دنیا مسئولیتش بیشتر است، می‌گویند شنیدی و ای کاش نمی‌آمد، شنیدی و چرا عمل نکردی؟ حالا افراد دیگر خب نمی‌شنوند، افرادی که تو خیابان برای خودشان

دارند می‌روند نمی‌شنوند، توجه نمی‌کنند، ولی آنکه می‌شنود طبعاً مسئولیت او سخت‌تر خواهد بود و آنکه می‌گوید مسئولیتش از همه سخت‌تر خواهد بود، خدا به داد ما برسد قبل از شما. ان شاء الله امیدواریم همه ما در تحت توجهات صاحب مقام ولایت، مورد نظر و عنایت او در دنیا و آخرت قرار بگیریم.

اللهم صل على محمد و آل محمد